Sakima's song

- Ursula Nafula
- ☑ Peris Wachuka
- Marzieh Mohammadian Haghighi
- **il** 3
- 💬 فارسی fa] / English [en]

سکیههٔ والدین و خواهر کوچک چهر سله اش زندگی میکرد. آنهٔ روی زمین کشورزی یک مرد ثروتمند زندگی میکردند. کلبه ی پوشلی آنه انتهٔی ردیفی از درخت ه بود.

. .

Sakima lived with his parents and his four year old sister. They lived on a rich man's land. Their grassthatched hut was at the end of a row of trees.

وقتی شکیه سه شله بود، بیمر شد وبیکیی اش را از دست داد. شکیه پسر۸ استعدادی بود. When Sakima was three years old, he fell sick and lost his sight. Sakima was a talented boy.

سکیه کرهی زیدی انجم میداد که دیگر پسرهی شش سله قدر به انجم آن نبودند. برای مثل، او میتوانست اعظی دهکده بنشیند ودرمورد موضوهت مهم ۱ آنه گفتگو کند.

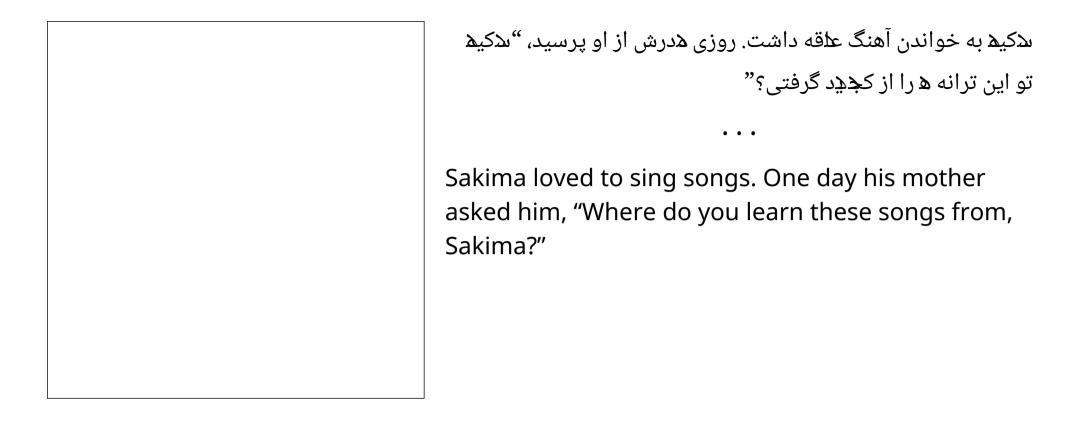
. . .

Sakima did many things that other six year old boys did not do. For example, he could sit with older members of the village and discuss important matters.

والدین هکیه درخنه ی مرد ثروتمند کر میکردند. آنه صبح زود خنه را ترک میکردند و دیروقت برمیگشتند. هکیه وخواهر کوچکش تنه میهندند.

• • •

The parents of Sakima worked at the rich man's house. They left home early in the morning and returned late in the evening. Sakima was left with his little sister.



سَكَيه گفت، "آنه خودشن في البداهه ميآيند. من آنه را در سرم ميشنوم وبعد میخوانم." Sakima answered, "They just come, mother. I hear them in my head and then I sing."

سکیه علقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوص، هروقت خواهرش ا حسلس گرسنگی میکرد. در خلیکه او آهنگ مورد علقه اش را میخواند خواهرش به اوگوش میداد. اولا نوای آرامش بخش آواز سر تکن میداد.

. . .

Sakima liked to sing for his little sister, especially, if she felt hungry. His sister would listen to him singing his favourite song. She would sway to the soothing tune. خواهرش مرتب تکرار میکرد، "هکیه میتوانی دوهره و دوهره برایم آواز بخوانی؟" هکیه قبول میکرد و دوهره و دوهره آوازه را میخواند. ۰۰۰ "Can you sing it again and again, Sakima," his sister

"Can you sing it again and again, Sakima," his sister would beg him. Sakima would accept and sing it over and over again.

یک روز بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خنه هزگشتند، خیلی هکت وآرام بودند. هکیه فهمید که اتفقی افقده است. ۰۰۰

One evening when his parents returned home, they were very quiet. Sakima knew that there was

something wrong.

سکیه پرسید، "چه اتفقی افقده، هدر، پدر؟" سکیه متوجه شد که پسر مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خیلی هراحت بود واحسس تنهیی میکرد.

. . .

"What is wrong, mother, father?" Sakima asked. Sakima learned that the rich man's son was missing. The man was very sad and lonely. ساکیه به پدر وهدرش گفت، "من میتوانم برای او آواز بخوانم. اوممکن است دوهره شد شود." ولی پدر وهدرش او مخلفت کردند. "او خیلی ثروتمند است. تو یک پسرهبیه هستی. تو فکر میکنی آواز خواندن تو به او کمکی میکند؟"

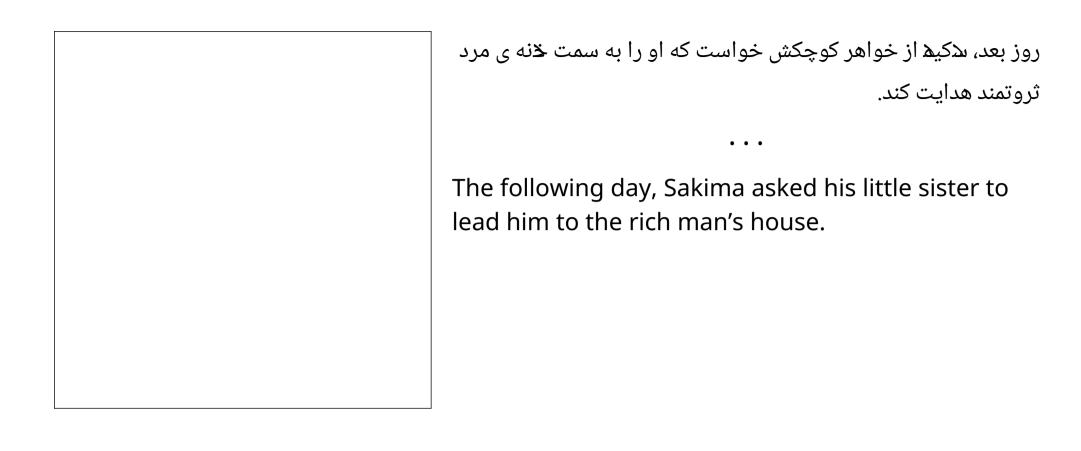
. . .

"I can sing for him. He might be happy again,"
Sakima told his parents. But his parents dismissed
him. "He is very rich. You are only a blind boy. Do
you think your song will help him?"

اه، سکیه تسلیم نشد. خواهر کوچکش هم او را حهیت کرد. او گفت، "وقتی که من گرسنه هستم ترانه هی سکیه من را آرام میکند. آنه مرد ثروتمند را هم آرام میکنند."

. .

However, Sakima did not give up. His little sister supported him. She said, "Sakima's songs soothe me when I am hungry. They will soothe the rich man too."



او زیر یک پنجره ی بزرگ ایسدد و شروع به خواندن آواز مورد علقه اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره ی بزرگ نهین شد.

. . .

He stood below one big window and began to sing his favourite song. Slowly, the head of the rich man began to show through the big window. گرکنن گری را که داشتند انجم میدادند متوقف کردند. آنه به صدای زیبی سکیه گوش دادند ولی مردی گفت، "هیچکس نتوانسته اربب را تسلی دهد. آلا این پسرهٔ بیم تصور میکند که میتواند اربب را تسلی دهد؟"

. . .

The workers stopped what they were doing. They listened to Sakima's beautiful song. But one man said, "Nobody has been able to console the boss. Does this blind boy think he will console him?"

سکیه آواز خواندنش را تهم کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی مرد ثروتمنده سرعت به طرفش آمد و گفت، "لطة دوهره آواز بخوان." Sakima finished singing his song and turned to leave. But the rich man rushed out and said, "Please sing again."

درههن لحظه، دو مرد در الله یک نفر را روی تخت روان می آوردند آمدند. آنه پسر مرد ثروتمند را در الله کتک خورده بود و کثر جده افدده بود پیدا کرده بودند.

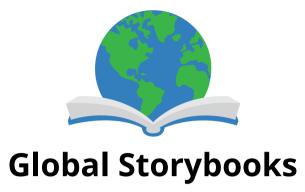
. . .

At that very moment, two men came carrying someone on a stretcher. They had found the rich man's son beaten up and left on the side of the road.

مرد ثروتمند از دیدن دوهره ی فرزندش بسیر خوشحل بود. او به سکیه به خطر تسلی دادنش چداش داد. او پسرش و سکیم را به بیمرستن برد پس سکیم دوهره توانست بیمیی اش را به دست آورد.

• •

The rich man was so happy to see his son again. He rewarded Sakima for consoling him. He took his son and Sakima to hospital so Sakima could regain his sight.



globalstorybooks.net

آواز ساكيما

Sakima's song

Ursula Nafula

Peris Wachuka

Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)

